

بیاد سعید نفیسی

بقلم آقای دکتر رضازاده شفق

استاد دانشکده ادبیات

سرانجام دست ستم‌پیشه روزگار سعید نفیسی را هم از میدان زندگی و میان زندگان در ربود و بدر برد و او یکشنبه شب ۲۲ آبانماه در بیمارستان شوروی طهران جان بجان آفرین سپرد! چهار روز پیش از مرگش بود که در جلسه شورای فرهنگی سلطنتی حضور بهم رسانید و معلوم شد برای شرکت در جلسه از بیمارستان آمده‌است. از تنگی نفس اظهار شکایت میکرد ولی مانند همیشه باعلاقه و زنده‌دلی در مسائل مورد بحث وارد گفتگو میشد. در تودیع با آقای قدس نخعی گفت بموجب دعوتی که از او بعمل آمده عنقریب عازم ایتالیا میشود و در آندیار بدیدار ایشان میشتابد. آنچه بنظر او و دوستانش نیرسید این بود که از عمر پراز کار و کوشش او چهار روز بیش نمانده‌است!

باوجود جثه لاغر، مقاومت فوق بشر که همه در او سراغ داشتیم تصور میشد فعالیت بی نظیر او در حضر و سفر ادامه خواهد یافت و هنوز جهان ادب ایران از وجود او بهرمنده خواهد شد. من نفیسی را از اوایل مراجعتم از مغرب زمین یعنی از سی و پنجسال پیش میشناختم. با اینکه از معاشران پیوسته و نزدیک او نبودم و در برخی افکار و گفتار او همگامی و هم‌مرامی با او نداشتم باز در تمام این مدت در مجالس انس و الفت و گردشها و انجمنها و دانشگاهها با او همکار و یار بودم و مراتب فضل و خدمت او را رویاروی میدیدم. او یک جاذبه اجتماعی داشت و در هر محفل با هر کسی مواجه میشد جلب نظر تقدیر و تحسین میکرد حتی زودرنجی و تلون و گاهی هم حق ناشناسی و غیبت دوستی او آن جاذبه را زایل نمینمود و خوشبرخوردی و نکته‌سنجی و اطلاعات پهناور و ادا و اطوار

منتقدین سعید نفیسی که گاهی از نظر صحت اسناد نوشته‌های او بر او خرده گرفتند گویی حجم و گسترش کار او را فراموش کردند البته دقت و صرف وقت بحد و سواس مانند آنچه مرحوم علامه قزوینی را بود با اینکه قول و خبر مؤلف را معتبر میسازد از طرف دیگر تعداد آثار او را محدود میکند چنانکه از یک عمر تحقیقات علامه قزوینی جز مقدمه و تعلیقات چند کتاب مانند لباب الالباب و تاریخ جهانگشای جوینی و نقطه الکاف و چهار مقاله و مقالاتی چند که خوشبختانه هم اکنون در کار چاپ و انتشار است، بوجد نیامد. و عجب آنکه با آن همه دقت و پژوهشی که از خواص ذاتی مرحوم قزوینی بود باز هم در مواردی اشتباهاتی ولونادر از او مشهود گشت همه موضوع عبارت «تلوینا» بجای «تلونبا» یا «تلونبی» را (در لباب الالباب) میدانیم که آن دانشمند بزرگ را در آنباب ذهولی روی داده بود و تا آنجا که بیاد دارم اولین بار آقای خانملک ساسانی بآن اشتباه برخورد. پس اگر در آثار وافر نفیسی لغزشهایی دیده شود هرگز شگفت آور نباید باشد. هر شخص منصف دانشپور و محققان موظف است ارزش علمی کار نفیسی را که اکنون دیگر خودش در میان ما نیست بخوبی دریابد و این محققانسی نه تنها برای شادی روان اوست بلکه برای تشویق جوانان فاضل کشور است که بخوانند از روش نفیسی پیروی کنند گرچه پیروی از پشتکار و پرکاری بهت آور او برای کمتر کسی مقدور و میسور است.

از جهات دیگر صرف نظر کنیم بطوریکه متذکر شدم تند نویسی او خود استعداد نادری بود که من در همه عمر در آنباب هم بر او ثانی ندیدم قلم در لای انگشتان باریک او ساز سیال و سیار و منبع فیاضی بود که ایست نداشت و اگر آغاز بنوشتن میکرد ساعتی نمیگذشت که ستونها و صحیفه‌های مشحون از عباراتی شایان و فارسی استوار روان روی میز تحریر پخش میگشت و شخص آنچه را که سحر قلم عنوان داده‌اند بچشم میدید.

چنانکه گفتم شیوه فارسی او بسیار شیرین و نغز بود. ما در وصف سبکهای مختلف از طرز انشای ابوالعالی نصرالله در کلیله و بیهقی در تاریخ مسعودی و سعدی در گلستان نام میبریم اینان بی تردید استادان نثر بدیع فارسی هستند ولی سبک هیچیک در زمان حاضر

عینا قابل پیروی نیست از آنسوی هم نویسندگان تازی منش یعنی « قلمبه نویسان » از طرفی و سره نویسان و فرنگی مآبان از طرف دیگر حق انشائی را که هم بیان مقصود کند و هم زیبایی لحن و آهنگ جمله بندی زبان را نگهدارد و در عین حال از افراط و تفریط بپرهیزد و سره را از ناسره بشناسد ، نمیتوانند ادا کنند .

شیوه نفیسی در نتیجه نیم قرن آزمایش دمام و نویسندگی بیانی توأم با مطالعه و مقایسه سبکهای گوناگون ادوار مختلف در نغز نگاری و تنسیق لغات و عبارات بمرحله ای رسیده بود که میتوان آنرا بی اغراق بهترین نمونه نثر فارسی شمرد .

آنچه بیشتر جالب نظر است اینست که او در هنر انشاء تا باندازه ای ورزیده و چیره دست و ماهر شده بود و خامه اش چندان در فرمانش بود که غالباً مطالب لازم را باینکه تند برشته تحریر میکشید و او را قی را تسوید میکرد جمله ایرا حکک و اصلاح نمیکرد . اگر خط ریز مخصوص او را در نظر گیریم که تمام مقالات و شاید بیش از پنجاه کتاب و دیوان را بدست خود با آن خط نوشت از نیروی دید و تیز بینی آن مرد لاغر اندام بهمان اندازه در شگفت خواهیم ماند که از سایر فضایل او به حیرت اندریم و آن نیرو را تا آخرین روز حیاتش همراه با عشق مطالعه و شوق تحریر نگاه داشت .

جناب آقای دکتر عباس نفیسی حکایت کرد همان یکشنبه شب (که صباحی برای نفیسی در پی نداشت !) در حالتیکه بر تخت خواب بیمارستان شوروی تکیه داده بود از همسر محترمش درخواست کرد کتابی را که لازم داشته شبانگاه برای او بفرستند . در آن دم سعید نفیسی نمیدانست که کتاب عمر او بصحیفه آخر رسیده و مجال تمتع ملتی از فیض وجود او در حال سپری شدنست !

نفیسی عمری نیز در تدریس فارسی گذراند . سالها استاد دانشگاه طهران بود و در دانشگاههای هند و پاکستان و افغانستان و شوروی و فرانسه و سایر نقاط مغرب زمین نیز ادب فارسی یاد میداد . افسوس سر درس او حاضر نشدم ولی مشهور است مجالس درسش گیرنده و جالب و انس آمیز بود . چهار روز پیش از پایان عمرش که اظهار میداشت برای

تدریس فارسی به دانشگاه‌های ایتالیا دعوت شده نمیدانست راه دیگری در پیش دارد که پایان آن برخلاف مثل اروپایی به «رم» نمیرسید. این راه آخرت، راه دیار یاران، راه جهان جاویدان بود.

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهر است کاو را نام نیست!
 جمله بشر کاروان این راه است قافله‌های بیشماری از بزرگان و دانشمندان و قافله سالاران و آدمی عاقبت ازین راه رفتند و بحق پیوستند بازماندگان هم دیر یازود می‌روند! خوشابحال کسانی که وجودشان در این سرای خاکی مانند درختان پربرگ و بر منشأ خیر و اثرشود. وجود سعید نفیسی در عالم ادب این سرزمین مسلماً ارزنده و ثمر بخش بود و بارفتن او زیانی جبران ناپذیر بادبیات ما وارد آمد. دریغا و دردا که امثال او بسیار نادر است و سالهای سال لازمست تاچنان مرد دانش شعار کوششکار پر آثاری بار دیگر در این کشور ببار آید. من وظیفه خود میدانم بملت ایران و هوخواهان ادب و دانش و تمام دوستان و خویشان و بازماندگان آن مرحوم بخصوص به همسر ارجمند و فرزندان دلبنده و برادران دانشمند او تسلیت قلبی بگویم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

بیاد موی تو

بیاد موی تو هر گل که بود بو کردم
دلی که زخم زدست تو خورد به نشود
بماه دیدم و دیدارت آرزو کردم
رخی که زرد شد از درد هجر و داغ فراق
هزار بار من این چاک را رفو کردم
بیا ستاره من رهنمای روزم باش
بآب دیده اش ای دوست شست و شو کردم
بجز خیال تو بستر دم آنچه درد دل بود
شبان تیره بسی با تو گفتگو کردم
بجایگاه سلامت دگر امیدی نیست
بیا که خانه برای تو رفت و رو کردم
مدار امید وفا از جهان کزین اکسیر
مرا که باز بدرگاه دوست رو کردم
نیافتم اثری هر چه جستجو کردم
بپای دوست بریزم من این گهرها را
چه سود اگر بسخن کسب آبرو کردم
بجز به مال ، نفیسی ، مراد کس ندهند
در بهشت روی زمین یعنی در باغ خلیل شیراز سطلع این غزل بخاطرم
گذشت و همان شب بیایان بردم .